

نهادهای بین‌المللی مؤثر بر روند دولت - ملت‌سازی در افغانستان

۲۰۲۲-۲۰۰۱

سید برهان الطافی^{۱*}، احمد جانسیز^۲، محمد رضا غلامی شکارسرائی^۳

۱۵

دوره ۸، شماره ۱، پیاپی ۱۵
بهار و تابستان ۱۴۰۴

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۳/۱۲/۱۶

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۴/۲/۲۶

صص: ۳۵۶-۳۲۵

شاپا چاپی: ۲۵۳۸-۵۶۴X
شاپا الکترونیکی: ۲۷۱۷-۰۵۵۱



CC BY-NC-SA

چکیده

این تحقیق به بررسی تأثیر نهادهای بین‌المللی بر فرآیند دولت - ملت‌سازی در افغانستان از سال ۲۰۰۱-۲۰۲۲ می‌پردازد. پرسش اصلی پژوهش این است که نهادهای بین‌المللی چگونه بر روند دولت - ملت‌سازی در افغانستان تأثیر گذاشته‌اند. فرضیه تحقیق این است که نهادهای بین‌المللی در روند دولت - ملت‌سازی در افغانستان نقش سازنده و ایجاد کننده داشته‌است. این تحقیق با رویکرد توصیفی - تحلیلی انجام گردیده و ابزار گردآوری اطلاعات در این پژوهش به صورت کتابخانه‌ای با مراجعه به کتاب‌ها، مقاله‌ها، پایان‌نامه‌ها و مصاحبه‌ها انجام شده‌است. چارچوب مفهومی این پژوهش از تجمیع مفاهیم همچون نوسازی، چرخش نخبگان و دولت شکننده شکل گرفته‌است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد پس از سقوط طالبان اول و آغاز مداخله نظامی و کمک بین‌المللی سازمان ملل متحد، ناتو، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا در راستای ایجاد دولت - ملت‌سازی، انسجام نخبگان، ایجاد و تدوین قوانین، تشکیل و رشد نهادهای جدید (احزاب سیاسی)، ایجاد زیرساخت‌ها، ظرفیت‌سازی، آموزش نیروهای امنیتی، تأمین امنیت، توسعه و نوسازی، تأمین حقوق بشر و حقوق شهروندی در دولت شکننده افغانستان داشته‌است. چالش اساسی نهادهای بین‌المللی در فرآیند دولت - ملت‌سازی در افغانستان مسئله جامعه چندپارگی، جامعه قبیله‌ای و موزیکی افغانستان در فرآیند دولت - ملت‌سازی بوده‌است. هدف این مقاله تحلیل تأثیرات این نهادها بر روند شکل‌گیری دولت - ملت در افغانستان، با توجه به چالش‌های فرهنگی، قومی و امنیتی کشور افغانستان است.

کلیدواژه‌ها: نهادهای بین‌المللی، دولت، ملت، دولت - ملت‌سازی، افغانستان.

DOI: 10.22080/jpir.2025.29424.1436

۱. دانشجوی دکتری تخصصی روابط بین‌الملل، دانشگاه گیلان (نویسنده مسئول)

borhan.altafy@gmail.com

۲. دانشیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان

jansiz@yahoo.com

۳. دانشیار گروه علوم اجتماعی، دانشگاه گیلان

Mgholami2014@guian.ac.ir

۱. مقدمه

پدیده دولت — ملت‌سازی از دو کلمه «دولت» و «ملت‌سازی» ترکیب شده که حکایت از ساختن نظام سیاسی به شیوه خاصی را دارد. پدیده دولت — ملت‌سازی در جهان سوم نسبت به غرب امر جدید است و تشکیل آن الزامات خاص خود را می‌طلبد و در بیشتر جوامع جهان سوم منشأ بومی ندارد و این روند در این کشورها نتیجه یک فرآیند از بالا به پایین بوده است. دولت و سیاست در جهان سوم از یک سو تحت تأثیر پیشینه‌های تاریخی و ساختار اجتماعی داخلی (قومی، مذهب و طبقات اجتماعی) و از سو دیگر از نهادهای بین‌المللی تأثیر پذیر است. افغانستان به عنوان یک کشور توسعه نیافته و شکننده، همانند دیگر کشورهای توسعه نیافته و شکننده در زمینه دولت — ملت‌سازی متأثر از نهادهای بین‌المللی بوده است. کنشگری در حوزه روند شکل‌گیری دولت مدرن در افغانستان از قرن نوزدهم از زمان امان‌الله خان شاه مشروطه خواه افغانستان آغاز گردید و تاکنون به شیوه‌های متفاوت ادامه یافته است. اما پس از سقوط رژیم طالبان در دور اول در سال ۲۰۰۱ میلادی، نهادهای بین‌المللی به رهبری لیالات متحده آمریکا با مشارکت سازمان‌های بین‌المللی مختلف از جمله سازمان ملل متحد، ناتو، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، اتحادیه اروپا و سایر سازمان‌های امدادی در افغانستان حضور یافتند. نهادهای بین‌المللی در افغانستان تلاش‌های گسترده‌ای در راستای دولت — ملت‌سازی، حاکمیت قانون، ترویج دموکراسی، نهادینه شدن ارزش‌های حقوق بشری و باسازی انجام دادند. این روند با اهداف تأسیس نهادهای دولتی کارآمد، تصویب قانون اساسی، تأمین حقوق شهروندی و ایجاد ثبات در کشور به منظور دولت — ملت‌سازی به مفهوم مدرن آن در افغانستان صورت گرفت. با این حال، نهادهای بین‌المللی در عمل با چالش‌های فراوانی همانند وضعیت پیچیده سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فساد گسترده، ناتوانی در ایجاد نهادهای دولتی پایدار و فقدان تأمین امنیت روبرو شدند. این تحقیق به دنبال پاسخ به این پرسش است که نهادهای بین‌المللی

چگونه بر روند دولت — ملت‌سازی در افغانستان تأثیر گذاشته‌اند. فرضیه تحقیق این است که نهادهای بین‌المللی در فرآیند دولت — ملت‌سازی در افغانستان نقش سازنده و ایجاد کننده ایفا کرده‌اند، اما فقدان شناخت نهادهای بین‌المللی از ساختار، جغرافیا، تنوع و شکاف قومیت‌های جامعه افغانستان و همچنین عدم همسویی عوامل بین‌المللی با عوامل داخلی موجب فساد داخلی و فقدان هم‌راستایی اهداف نهادها و دولت افغانستان و محدود شدن تأثیرات مثبت بر روند دولت — ملت‌سازی در افغانستان شده‌است. هدف مقاله این است که نشان دهد نهادهای بین‌المللی مؤثر چگونه در فرآیند نهادسازی و تقویت هویت ملی افغانستان نقش داشته‌اند و در علاوه بر آن موانع شکل‌گیری دولت — ملت‌سازی را در افغانستان بیان کنند.

۲. پیشینه تاریخی تحقیق

۲-۱ پیشینه داخلی پژوهش

پژوهش‌های که در سطح داخلی با رویکرد سیاسی و بین‌المللی در فرآیند دولت — ملت‌سازی در افغانستان انجام گردیده‌اند عبارت‌اند از: حسین دهشیار در کتاب «سیاست آمریکا در افغانستان» (۱۳۹۰)؛ فرامرز تمنا در کتاب سیاست آمریکا در افغانستان با مقدمه‌ای محمود سریع‌القلم طرح خاورمیانه بزرگ، دولت — ملت‌سازی و مبارزه با تروریسم (۱۳۸۷)؛ مرتضی کریمی در مقاله‌ای نقش بازیگران منطقه‌ای در فرآیند دولت‌سازی افغانستان دوران طالبان (اول) و پساطالبان (۱۳۹۴)؛ بابل زهی در پایان‌نامه‌اش «سیاست‌های لیبرالی آمریکا پس از یازده سپتامبر به ثبات‌آفرینی در افغانستان» می‌باشد.

تحقیقات که روند دولت — ملت‌سازی را در افغانستان با رویکرد نظامی و امنیتی پوشش داده‌اند، می‌توان به مجتبی مسیح نذیری؛ در کتاب آمریکا و افغانستان؛ از انزوا تا پیمان استراتژیک (۱۳۸۹)؛ غلامی در پایان‌نامه‌اش تحت عنوان «تأثیرات جنگ آمریکا در

افغانستان بر مناسبات بازیگران مهم منطقه» (۱۳۹۳)؛ نوذر شفيعی و دیگران مقاله علمی — پژوهشی‌شان تحت عنوان «تأثیر حضور آمریکا در افغانستان بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران با تأکید بر واقع‌گرایی تهاجمی (۲۰۱۲—۲۰۰۱)؛ مقاله علمی — پژوهشی سید مجتبی جلال‌زاده، تحت عنوان «بررسی تأثیر پیمان‌های استراتژیک (۲۰۱۲) و امنیتی (۲۰۱۴) افغانستان — آمریکا بر روابط افغانستان با کشورهای همسایه د چارچوب حقوق بین‌الملل» اشاره نمود.

پژوهش‌های که در حوزه مسایل فرهنگی، اجتماعی و تاریخی در راستای روند دولت — ملت‌سازی در افغانستان انجام شده می‌توان به اثر میر صدیق فرهنگ در کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر (۱۳۸۸)؛ محمد یوسف ریاضی هروی در کتاب عین الوقایع تاریخ افغانستان (۱۳۷۰۹)؛ گریگوریان در کتاب ظهور افغانستان نوین (۱۳۹۱)؛ تبیین نمود.

۲-۲ پیشینه خارجی تحقیق

پژوهش‌های خارجی‌های در اثر بارنت روبین در مقاله علمی «صلح‌سازی و دولت‌سازی در افغانستان: گذشته و آینده» (۲۰۰۶)؛ آستری سورکه در مقاله علمی «بازسازی به مثابه مدرن‌سازی: پروژه پسانزاعه در افغانستان» (۲۰۰۷)؛ ویلیام مالی در کتاب «نجات افغانستان» (۲۰۰۹) و گزارش‌های گروه بین‌المللی بحران سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۲۱ «افغانستان: مسئله بیگانگی پشتون‌ها و بازسازی دولت افغانستان: درس‌هایی از تجربه» انجام شده‌اند.

بنابراین، این تحقیقات در سطح داخلی و خارجی از نگاه عنوان و چارچوب مفهومی تحقیق با پژوهش‌های انجام شده کاملاً متفاوت بوده و از این جهت نو است؛ زیرا تحقیقات دیگر مبتنی بر تک نظریه و عمدتاً واقع‌گرایی انجام شده‌است و در حالی که در این پژوهش از ترکیب نظریه‌های، چرخش نخبگان، دولت‌شکننده و نوسازی به

عنوان مبانی و ادبیات نظری جدید استفاده شده و به این جهت با تحقیقات انجام شده متفاوت است.

۳. چارچوب مفهومی تحقیق

دولت — ملت‌سازی از موضوعاتی است که در قرن اخیر بسیار مورد توجه قرار گرفته است و در این روند یک جامعه سیاسی تلاش می‌کند از طریق انباشت قدرت و توسعه ظرفیت نهادی، استقلال خود را کسب، حفظ و ارتقاء دهد و چنین هدفی وابسته به افزایش هم‌بستگی و یکپارچگی اجتماعی - ملی و ثبات سیاسی در داخل کشور است (فایضی، ۱۳۹۵: ۳۵) و به این ترتیب، چارچوب مفهومی تحقیق را می‌توان چنین بر شمرد:

۳-۱ مفهوم نوسازی

اصلاح مدرنیزاسیون^۱ که از کلمه لاتین مُد^۲ به معنی هم‌اکنون گرفته شده که بعد از جنگ جهانی دوم در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ قرن بیستم میلادی به عنوان رویکردی غالب در ادبیات علوم اجتماعی مطرح شده است (ازکیا، ۱۳۸۱: ۷۸).

در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ این دیدگاه به موانع درونی توسعه تأکید داشته، از لحاظ نظری رویکرد نوسازی برخاسته از روند جامعه‌شناسی بوده و در قالب جوامع سنتی به مدرن مطرح گردیده و در دوران جدید مکتب مذکور در قالب مکتب ساختی کارکردی مطرح می‌شود؛ مکتبی که بر پایه اندیشه جامعه‌شناسان کلاسیک مثل دوکیم، پاره‌تو و ماکس وبر پایه‌گذاری شده است. در چارچوب این مکتب ساخت اجتماعی برحسب میزان مشارکت‌شان و کارکردشان در حفظ نظام کل به عنوان یک واقعیت زنده و ماندنی می‌شود (منصور، ۱۳۹۲، ۳۴). در نظریه نوسازی، نوسازی انسان مطرح است و دیوید

^۱ Modernization

^۲ Modo

مک کله‌لند نوسازی انسان را مقدم می‌شمارد و باور است نظریه غربی از طریق رسانه‌ها و مدارس آموزش داده شود تا انسان را به شیوه تازه‌ای از فکر کردن و پشتکار دست یابد. اما جامعه شناسان از جمله تالکوت پارسونز استدلال می‌کند تا زمانی که نهادها نو نگردد زمینه نوسازی انسان میسر نمی‌شود (منصوری، ۱۳۹۲: ۳۴). به گفته هانتینگتون^۱ نوسازی روندی چند بعدی متضمن تغییر در همه عرصه‌های اندیشه و عمل انسان است (عالم ۱۳۷۵: ۱۰۹-۱۱۰).

دال^۲، یک نوسازی سیاسی موفق را وابسته به حضور دو معیار می‌داند: سطح بالای مشارکت سیاسی شهروندان و توسعه رقابت سیاسی باز گروه‌ها و رهبران سیاسی (البته ضمن رقابت سیاسی باز نخبگان سیاسی و توده جامعه). آلموند^۳ نیز جلب و مشارکت آحاد جامعه را در نظام نمایندگی سیاسی به عنوان معیار نوسازی سیاسی در نظر می‌گیرد (کرمی و کرامتی‌نیا، ۱۳۹۴: ۳). نوسازی سیاسی آنگونه که در غرب صورت گرفته است، نتیجه تحرک اجتماعی و رشد و توسعه اقتصادی دانسته می‌شود. تحرک اجتماعی به معنی گسست از تعهدهای قدیمی اجتماعی و روان‌شناختی و اقتصادی و پذیرش الگوهای جدید جامعه پذیری و رفتار است، رشد اقتصادی نیز به معنی رشد کل فعالیت اقتصادی و برون‌داد سرانه جامعه ملی است و به طور کلی از لحاظ تولید، سطح صنعتی شدن و سطح رفاه فردی اندازه‌گیری می‌شود (عالم، ۱۳۷۵: ۱۱۰-۱۱۱). مدرنیزاسیون در جوامع غربی به صورت کاملاً خودجوش و از بستر جامعه شکل گرفت و مسیرهای بعدی را نیز بی‌وقفه پیمود (کرمی و کرامتی‌نیا، ۱۳۹۴: ۲). رویکرد غربی‌سازی یکی از مهم‌ترین رویکردهایی بود که برای جبران عقب‌ماندگی و رسیدن به توسعه و پیشرفت در کشورهای توسعه نیافته مورد قرار گرفت. بسیاری از نخبگان فکری اولین مواجهه‌ی خود با غرب این رویکرد را در پیش گرفتند (نساج، ۱۳۹۲: ۲).

^۱ Huntington

^۲ Dal

^۳ Almond

به اعتقاد لوسین پای بین باثبات‌ترین نظام‌ها و متجانس‌ترین ترکیب‌های جمعیتی، بین دیدگاه‌های رهبران سیاسی و شهروندان عادی تفاوت‌های مهمی وجود دارد. مهم‌ترین معضل فرهنگ سیاسی نخبگان و توسعه، مساله صلاحیت لازم برای ایفای نقش رهبری سیاسی کارآمد، در اجرای سیاست‌های ملی قرار دارد (پای و دیگران: ۱۳۸۰: ۱۶۱). از نظر پای، نوسازی یا ویژگی‌های ذیل امکان‌پذیر است:

۱-۱-۳ برابری عمومی

پای معتقد است که در همه نگرش‌های توسعه سیاسی، مشارکت سیاسی و دخالت مردم در فعالیت سیاسی لحاظ شده‌است. جنبه‌های معنایی دیگر این نشان‌ها، آن است که قوانین باید سرشتی عمومی و همه نگر داشته و سلايق شخصی در علمکرد آنها آنها نداشته باشند. باید سیستم قانونی کدبندی شده و رویه‌های حقوقی آشکار توسعه یابد. نخبه‌گرایی برای پست‌های سیاسی، باید منعکس کننده استانداردهای قابلیت و نه ملاحظات نسبی باشد (حسینی، ۱۳۷۸: ۲۶).

۲-۱-۳ ظرفیت پذیرش نوسازی

از نظر پای ظرفیت با خروجی‌های سیستم سیاسی و میزان تأثیرگذاری آن بر اقتصاد و بقیه جامعه مربوط است. این نشان‌ها خود، چند جنبه معنایی دارد: اول از همه به اندازه، حوزه و مقیاس عملکرد حکومتی و سیاسی سروکار دارد و به معنای اثر بخشی

و کارآیی در اجرای سیاست عمومی می‌باشد و دوم، به معنای عقلانیت در اداره و سیاست‌گذاری عمومی است (حسینی، ۱۳۷۸: ۲۶). بنابراین مراد از «ظرفیت پذیرش نوگرایی» در اندیشه لوسین پای، در جوامع به عوامل زیرساخت‌های مذهبی و تعامل فرهنگ و محیط بستگی دارد. پای در مورد زیرساخت‌های مذهبی جامعه‌ای می‌تواند نوگرایی را بپذیرد که سازه‌های فکری لازم مثل عقلانیت و علم‌گرایی را در بستر تاریخ خود توسعه داده‌باشد.

۳-۱-۳ انفکاک و تخصصی شدن ساختارها

انفکاک و تخصصی شدن ساختارها (تعمیم تقسیم کار اجتماعی به حوزه اقدامات حکومتی) که به معنی افزایش تخصصی شدن کارکرد نقش‌های سیاسی مختلف موجود در سیستم و یکپارچه سازی فرآیندهای و ساختارهای پیچیده است (حسینی، ۱۳۷۸: ۲۶). بنابراین، منظور از انفکاک و تخصصی شدن ساختارها به عنوان عناصر محوری فرآیند توسعه و نوسازی تأکید دارد. لوی‌سین پای در این عرصه توسعه سیاسی را فرآیندی چند بعدی می‌داند که فراتر از نوسازی اقتصادی یا دموکراسی‌سازی صرف است. انفکاک به معنی تفکیک و تمایز یافتن ساختارها، نقش‌ها و نهادهای سیاسی از یکدیگر و از سایر حوزه‌های اجتماعی است. زیرا در جامعه سنتی، ساختارها اغلب غیر تخصصی و چند وظیفه‌ای هستند. مثلاً رهبر قبیله هم قدرت سیاسی، هم قضایی و هم مذهبی را در اختیار دارد و از این طریق اعمال قدرت می‌کند. به این ترتیب نوسازی در کشورهای توسعه نیافته و یا در حال توسعه با رویکرد «عارت تجاوز و استعماری» انجام شده‌اند.

۳-۲ مفهوم چرخش نخبگان

نخبگان، اشخاص و گروه‌هایی هستند که در نتیجه‌ی قدرتی که به دست می‌آورند و تأثیری که برجای می‌گذارند، یا به وسیله‌ی تصمیماتی که می‌گیرند، یا به وسیله‌ی

ایده‌ها، احساسات و یا هیجاناتی که به وجود می‌آورند، در کنش تاریخی جامعه‌ای مؤثر واقع می‌شوند (روشه، ۱۳۷۴: ۱۵۳).

در باره‌ی نقش نخبگان در فرآیندهای سیاسی و اجتماعی در جوامع، مباحث گوناگون و مختلفی مطرح گردیده، برخی نخبگان را عامل اصلی تحول می‌دانند و تعدادی نقش نخبگان را در فرآیندها محدود به شرایط محیطی دانسته‌اند و نگاهی میانی؛ نخبگان را نه صاحب نقش انحصاری و نه بی‌اختیار و تابع شرایط محیطی می‌دانند، بلکه عامل مؤثر در کنار سایر عوامل تأثیرگذار در تحولات سیاسی، اجتماعی در جوامع مختلف مطرح نموده‌اند. (صادقی، ۱۳۹۷: ۲۸).

۱-۲-۳ دیدگاه‌های مطرح در باب نخبگان

در نظریه پاره‌تو، هر جامعه‌ای طبیعتاً دارای یک ساختار حکومتی ویژه از متنفذان است و وی جامعه را به دو بخش توده‌ها و نخبگان تقسیم می‌کند و پاره‌تو نخبگان را نیز دو قسم «نخبگان حاکم»، متشکل از افرادی که به صورت مستقیم و غیر مستقیم نقش قابل ملاحظه‌ای در حکومت ایفا می‌کنند و «نخبگان غیر حاکم» طبقه‌بندی کرده‌است (عابدی اردکانی، ۱۳۸۸: ۷۸).

موسکا جنبه‌های فردی و روانی برتری نخبگان را برای توده‌ها می‌گیرد و در عوض معتقد است، آنچه که به نخبه قدرت می‌بخشد و به آن امکان رسیدن به قدرت را می‌دهد، سازمان و ساخت آن است و نخبگان می‌توانند کثیری افراد پراکنده‌ی جامعه را رهبری کنند (عابدی اردکانی، ۱۳۸۸: ۷۸).

نخبه‌گرایی جدید با ظهور میخلز آمریکایی آغاز شد او با مطالعه‌ی ساختار قدرت در آمریکا به این نتیجه دست می‌یابد که قدرت در جامعه‌ی آمریکا نهادینه شده و نهادهای موجود، سه نهاد سیاسی، اقتصادی و نظامی موقعیتی ممتاز را به خود اختصاص داده‌اند. میخلز در باره‌ی ترکیب منشأ اجتماعی اعضای گروه نخبه، چگونگی شکل‌گیری

گروه‌های نخبگان و روابط بین نخبگان متفاوت، ارزیابی دقیقی را ارائه می‌دهد. آموزه‌ی میخلز در باره نخبگان را باید در «قدرت آهنین الیگارشی» جست‌وجو نمود (طاهری، ۱۳۸۷: ۳۳). بنابراین، در صورتِ نخبه‌گرایی، در هر سازمانی، تشکیل یک گروه متنفذ اجتناب‌ناپذیر است.

۳-۳ مفهوم دولت‌شکننده

در دولت‌های شکننده به جای حمایت از شهروندان، هرج و مرج و اغلب جنگ داخلی حکمفرماست. قانونی اجرا نمی‌شود و نظم برقرار نمی‌گردد؛ اقتدار سیاسی مرکزی وجود ندارد و یا ناکاراست. در اکثری موارد، نظام اقتصادی شکننده است و کشورهای سومالی، لیبیا، سیرالئون، کنگو (زئیر سابق)، آنگولا، رواندا، افغانستان و سودان نمونه‌های اخیر هستند که شکنندگی دولت را تجربه کرده‌اند (ابراهیمی، ۱۳۹۷: ۲۴).

دولت‌های که دارای شکاف اجتماعی، هویت‌های دینی، قومی و قبیله‌ای بوده و در چنین نظام‌های استعداد دائمی غلتیدن به دامان وضعیت جنگ داخلی و بی‌ثباتی‌های تکرار شونده را دارا هستند (Migdal, 1988: 21-23). چرا دولت‌های شکننده همواره در معرض خطر افتادن به مسیر فروپاشی بیش‌تر و تبدیل شدن به دولت‌هایی درمانده قرار دارند. عدم مشروعیت نخبگان دولت که با تکیه بر مناسبات حامی – پیرو خودشان را حفظ می‌کنند لزوم جلب متابعت مردم با تکیه بر زور را پیش می‌آورد؛ حکومت‌های فاقد مشروعیت چاره‌ای جزء اتکای شدید به زور ندارند (زرگر، ۱۳۸۶: ۶۱). از اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی افزایش بهای انرژی و کاهش قیمت اقلام صادراتی اصلی این کشورها، بسیاری از دولت‌های شکننده را دچار بحران مالی کرد. این نیز به نوبه خود سبب شد حکومت‌ها برای کسب درآمد بیش‌تر از طریق پایین نگه داشتن مصنوعی قیمت‌های تولیدگان، فشار بیشتری بر کشاورزان وارد کنند (واعظی، ۱۳۹۱: ۱۴۴).

الگوی دولت شکننده در زمره چارچوب‌های نظری کارآمد به منظور تبیین علل ضعف و آسیب‌پذیری دولت‌های جهان سوم و تعامل دوسویه چنین عواملی با سطوح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی محسوب می‌گردد. بعد از جنگ سرد این موضوع به صورت دقیق مطرح شد و به آن دسته از دولت‌های ضعیف اشاره دارد که در مقابل تهدیدهای داخلی و خارجی آسیب‌پذیرند و حکومت‌های آن از مدیریت امور داخلی و سیاست خارجی ناتوان‌اند (نیاکویی و پیرمحمدی، ۱۳۹۸: ۶).

دولت ناکام یا ضعیف در طیفی گسترده از دولت ورشکسته قرار می‌گیرد؛ این گونه دولت‌ها همواره برای بحران، مستعد بوده، نسبت به شوک‌های داخلی یا بین‌المللی آسیب‌پذیرند. دولت‌های ناکام و ضعیف، دولت‌هایی هستند که نتوانسته‌اند، کارکردهایی مهم از جمله برقراری نظم و امنیت، قانون‌گذاری، قضاوت و حل‌وفصل اختلاف‌ها را که کمترین شرایط مدنی و کالاهای ضروری سیاسی هستند، برای مردمشان تضمین کنند (نور محمدی و فصیحی دولتشاهی، ۱۳۹۶: ۶).

به لحاظ نظری، بررسی دولت‌های شکننده نیازمند نگرش و درک عمیق‌تر حاکمیت، دولت، جامعه سیاسی و جامعه بین‌المللی و جهانی بوده و سازمان‌های بین‌المللی مفاهیم متعددی برای توصیف دولت‌های شکننده به کار برده‌اند «بانک جهانی»^۱ آن‌ها را از کشورهای می‌داند که درآمد بسیار اندکی دارند؛ «برنامه توسعه سازمان ملل»^۲ آن‌ها را کشورهای اعلام می‌کند که نیامند خاص هستند. اما آنچه دولت‌های شکننده را از دیگر دولت‌ها متمایز می‌سازد، شاخص‌های اجتماعی شامل افزایش فشارهای جمعیتی، جریان وسیع آوارگان، وجود گروه‌های انتقام‌جو یا گروه‌های ترس و وحشت و در نهایت، فرار افراد به صورت مداوم و پایدار می‌باشند. شاخص‌های اقتصادی شامل توسعه اقتصادی نابرابر و ناموزون، و سقوط اقتصادی سریع و شدید و شاخص‌های سیاسی در قالب تلقی مجرمانه از دولت و مشروعیت زدایی از آن، افول سریع ارائه خدمات عمومی، تعلیق یا

¹ World Bank

² United Nations Development Programme

کاربرد دلبخواهانه قانون و گسترش خشونت علیه حقوق بشر، وجود نیروهای امنیتی و اقدام آن‌ها به شکل دولت در دولت، ظهور نخبگان برای تفرقه‌سازی و مداخلات بازیگران سیاسی خارجی تبیین شده‌است (نیاکویی و پیرمحمدی، ۱۳۹۸: ۷). درواقع دولت‌شکننده به دولتی گفته می‌شود که درآمد سرانه آن بسیار پایین، اصلاحات در دولت‌ها بسیار ناچیز و توسعه انسانی بسیار ضعیف و روند دولت — ملت‌سازی منظم شکل نگرفته باشد.

۴. نهادهای بین‌المللی مؤثر بر روند دولت — ملت‌سازی در افغانستان

مقصود از نهادهای بین‌المللی همان سازمان ملل متحد و دیگر نهادی تحت قیومیت سازمان ملل در روند دولت — ملت‌سازی در افغانستان از بدوی شکل‌گیری حکومت نوین نقش داشته‌اند، است. در واقع اولین اقدام آن نهادها در امر بازسازی، جلب حمایت جهانی در پشتیبانی از پروژه‌های سیاسی افغانستان بود. تشکیل کنفرانس بُن (آلمان) در اواخر نوامبر ۲۰۰۱ میلادی، بر تشکیل اداره موقت افغانستان به امضای توافق‌نامه‌ای میان گروه‌های سیاسی افغان مبتنی بر زعامت حامد کرزی به ریاست اداره تازه تشکیل سیاسی افغانستان در اول دی (جدی) ۱۳۸۰ ه.ش منجر شد. در این توافق‌نامه، دستورالعمل دسترسی به صلح، امنیت، ثبات و بازسازی افغانستان تدوین شد. همچنین در ۲۰ دسامبر ۲۰۰۱ میلادی (UNSCR 1384) و قطعنامه ۱۳۶۸ شورای امنیت، کمک‌های بین‌المللی به افغانستان بعد از جنگ را تصویب کرد. بعد از آن کنفرانس‌های دیگر نیز برای بازسازی افغانستان و جلب حمایت‌های اقتصادی جهانی بر دولت نوپای افغانستان تشکیل شد. کنفرانس توکیو در اوایل سال ۲۰۰۲ با شرکت کشورهای آمریکایی و اروپایی و متحدین آسیایی افغانستان تشکل و حدود ۴/۵ میلیارد دلار بر سازی افغانستان در چهار سال آینده در آن زمان جمع‌آوری شد (سادات، ۱۴۰۳: ۱۱). در سال ۲۰۰۵ میلادی، کنفرانس برلین، برای اقدامات سیاسی و امنیتی تشکل شد

و در سال ۲۰۰۶ میلادی، شاهد تشکیل کنفرانس لندن و در ۳۱ ژانویه و ۱ فوریه بودم که در نهایت در این کنفرانس حدود ۱۰/۵ میلیارد دلار تا سال ۲۰۱۱ برای بازسازی افغانستان اختصاص داده شد که در همه این کنفرانس‌ها سهم ایالات متحده آمریکا بسیار بوده‌اند (باقری، ۱۳۹۰: ۷۲—۷۱). بنابراین، نهادهای بین‌المللی نقش قابل توجهی در روند دولت — ملت‌سازی در افغانستان ایفا کرده‌اند. این نهادها به ویژه در دوره‌های بحرانی افغانستان، در تلاش برای حمایت از فرایند بازسازی، کمک‌های انسانی، توسعه زیرساخت‌ها و ایجاد حکومت کارآمد و با ثبات بوده‌اند که عبارت‌اند از:

۱-۴ نقش سازمان ملل متحد (UN) بر تشکیل دولت — ملت‌سازی در جامعه شکننده افغانستان

سازمان ملل متحد به ویژه پس از سقوط رژیم طالبان در دور اول در سال ۲۰۰۱ میلادی، نقش مهمی در فرآیند بازسازی و دولت — ملت‌سازی افغانستان ایفا کرده‌اند. سازمان ملل از طریق دفتر هماهنگی کمک‌های حقوق (OCHA)، بشردوستانه بشر و دیگر زیر مجموعه‌های خود به طور مداوم در زمینه‌های مختلف از جمله بازسازی سیاسی، آرایه کمک‌های انسانی و نظارت بر انتخابات حضور داشته است. سازمان ملل نقش کلیدی در ترویج حقوق بشر، آموزش و رشد دموکراسی در افغانستان داشته و بسیاری از پروژه‌های بازسازی این کشور تحت نظارت این سازمان اجرا شده‌اند احمدی، ۱۴۰۲: ۱۰). برنامه خلع سلاح و اصلاحات بخش اصلاحات امنیتی، در فرآیند دولت — ملت‌سازی در افغانستان بوده تحت نظارت عوامل بین‌المللی شکل گرفتن تا نیروهای بین‌المللی با خیال راحت از کشور خارج شوند. اصلاحات در بخش‌های نظامی، قضایی و امنیتی افغانستان رضایت بخش نبودند؛ زیرا رهبران در وزارت‌خانه‌ها بنیادگرا بودند، تمایلات در برابر اصلاحات قوه قضاییه نداشتند و در مقابل اصلاحات سکولاریستی مقاومت می‌کردند؛ زیرا آن رهبران رسماً جزئی از مجاهدین بود و ایدئولوژی بنیادگرا

رسماً در مقابل اصلاحات مقاومت می‌کردند (Iqbal, 2011: 103-105). با توجه به ماده ۵۱ منشور سازمان ملل متحد؛ مأموریت بین‌المللی در افغانستان متشکل از سازمان ملل متحد، آژانس‌های آن، ناتو از طریق آیساف، موسسات مالی به ویژه بانک جهانی، ژاپن، اتحادیه اروپا و دیگر بازیگران منطقه‌ای به طور متفاوتی در فرآیند دولت — ملت‌سازی در افغانستان مشارکت داشتند و به این ترتیب، پروژه دولت — ملت‌سازی را می‌توان به بهترین شکل برای عموم نشان داد، پذیرش رسمی رئیس‌جمهور حامد کرزی در ماه می سال ۲۰۰۵ میلادی، اگر نیروهای خارجی افغانستان را ترک کنند، کشور دچار هرج و مرج خواهد شد و کشور ممکن است نتواند روی پای خود بایستند (Iqbal, 2011: 111). بنابراین؛ نهادهای بین‌المللی برای تحقق هدفی فرآیند دولت — ملت‌سازی در افغانستان، علی‌رغم گروه‌های ایدئولوژیک و بنیادگرایان و گروه‌های جهادی در کشور؛ اقداماتی اصلاحی، آشتی ملی (گفتگو ملی میان اقوام)، خلع سلاح گروه‌های مسلح، توسعه اقتصادی، آموزش و پرورش و همکاری‌های بین‌المللی را در دستورکار داشته‌اند.

۲-۴ نقش ناتو (NATO) بر ظرفیت‌سازی و آموزش نیروهای امنیتی در افغانستان

ناتو به ویژه در چارچوب مأموریت پشتیبانی قومی (Resolute Support Mission) در افغانستان حضور داشته‌است. هدف آن کمک به نیروهای امنیتی افغان در ایجاد ثبات و مقابله با تهدیدات امنیتی بوده‌است. این مأموریت به تقویت توانایی‌های ارتش و پلیس افغانستان در تأمین امنیت و مبارزه با گروه‌های تروریستی همچون طالبان پس فروپاشی و در دور اول و داعش پرداخته‌است. ناتو در دوره‌های مختلف نقش تعیین‌کننده‌ای در فرآیند انتقال امنیت از نیروهای خارجی به نیروهای داخلی افغانستان ایفا کرده‌است (سادات عطایی، ۱۴۰۳: ۶). آمریکایی‌ها و اعضاء ناتو آن با حضور در افغانستان، دانش و بینش توسعه و ظرفیت‌سازی را به کشور انتقال داد و جامعه افغانستان که درگیر جنگ و خشونت‌های سیاسی برای تصاحب قدرت و نابودی

گروه‌های قریب‌تر قرار داشت به این فکر و اندیشه قرار گرفت که جوامع درگیر به لحاظ توسعه و نوسازی به رشد و بالندگی قابل توجه رسیده و ماهنوز سیستم حکومت‌داری و تقسیم قدرت را در کشور خود ایجاد و ترتیب نداده و با کدام ابزار و قدرت در نظام بین‌الملل حضور و رقابت کنیم. ناتو در راستای آموزش و تعلیمات نیروهای نظامی و اداری ملکی در سطح افغانستان در قالب سمینارها، کارگاه‌های آموزشی کوتاه مدت، میان مدت و بلند اقدامات مناسب انجام دادند (پژوهان، ۱۴۰۳: ۱۳). بنابراین، بعد از سقوط گروه طالبان در دور اول در افغانستان این کشور به لحاظ اقتصادی و فنی در حالت عقب مانده قرار داشته بود؛ زیرا چند دهه جنگ و خشونت‌های مداوم و وجود نابسامانی‌های متفاوت موجب گردیده بود که اقتصاد مردم افغانستان ضعیف و به لحاظ فنی از علوم و فنون و تکنولوژی‌های لازم زمان عقب بماند. با ورود نهادهای بین‌المللی به ویژه ناتو در کشور افغانستان، پنجره نوین برای این مردم به لحاظ اقتصادی، فنی و حرفه‌ای و تکنولوژیکی باز گردید و جامعه افغانستان سیستم جدید از حکومت‌داری و دولت — ملت‌سازی به مفهوم و منطق دموکراتیک و ارزش‌های مدنی و حقوق بشری را در افغانستان تجربه نمود. برای نخستین بار در افغانستان انتخاب ریاست جمهوری، نمایندگان مجلس (پارلمان)، شوراهای استانی (ولایتی) برگزار گردید. در واقع نهادهای بین‌المللی به ویژه اعضای ناتو تأمین کننده امنیت و نظارت بر فرآیند دولت — ملت‌سازی در افغانستان داشتند.

۳-۴ نقش بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول (IMF) بر ایجاد زیر ساخت‌ها در افغانستان

بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، در کنار نهادهای اقتصادی دیگر، برای باسازی اقتصادی افغانستان و بهبود زیرساخت‌ها در این کشور نقش مهمی داشته‌اند. بانک جهانی از طریق تأمین منابع مالی و اجرای پروژه‌های زیرساختی در زمینه‌هایی

چون راه‌سازی، آب‌رسانی، بهداشت و آموزش به دولت افغانستان کمک کرده‌است. همچنین صندوق بین‌الملل پول با برنامه‌های اقتصادی خود به افغانستان کمک نموده تا از بحران‌های اقتصادی عبور کند و سیاست‌های مالی و اقتصادی پایدارتر اتخاذ کند (انیس، ۱۴۰۲: ۱۴). بنابراین، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول نقش تأثیرگذار در روند دولت — ملت‌سازی در افغانستان پس از سقوط طالبان در دوره اول در سال ۲۰۰۱ میلادی، ایفا کردند. این دو نهاد بین‌المللی با هدف کمک به باسازی اقتصادی و تقویت نهادهای دولتی افغانستان، به این کشور کمک‌های مالی و فنی ارائه نموده‌اند. بانک جهانی کمک‌های در راستای باسازی زیرساخت‌های اقتصادی، بهبود نظام مالی و بانکی و تقویت بخش‌های اقتصادی افغانستان تخصیص دادند. صندوق بین‌المللی پول برنامه اصلاحات اقتصادی و مالی در افغانستان پیش برد و این اصلاحات شامل تغییرات در سیاست‌های پولی، کنترل تورم، تقویت نهادهای مالی و بهبود و نظارت بر سیستم مالی کشور بود.

۵. تمرکز نهادهای بین‌المللی بر نقش نخبگان در روند دولت — ملت‌سازی در افغانستان

نخبه به کسی گفته می‌شود که از توانایی یا مهارت‌های برتر و بالاتری برخوردار است. نخبه توانایی درک روح زمانش را دارا است. از جانب دیگر توانایی تغییر وضعیت را دارد و می‌تواند مردم را بر محور یک اندیشه و ایدئولوژی‌ها، سازمان دهد و رهبری کند. در بسیاری از جوامع نخبگان خصوصاً نخبگان حکومتی همه تصمیمات مهم را می‌گیرند و به علت دارا بودن ثروت و تسلط بر رسانه‌های همگانی می‌توانند از این قدرت استفاده نمایند (قیومی، ۱۳۹۰: ۱۵). نخبگان در ایجاد هویت مشترک و همبستگی ملی در روند دولت — ملت‌سازی در افغانستان نقش پیچیده داشته‌است که به عوامل مختلف اجتماعی، تاریخی، فرهنگی و سیاسی بستگی دارد. در این زمینه نخبگان به

عنوان افرادی با نفوذ اجتماعی و فرهنگی، اقتصادی و سیاسی قادرند تأثیرات زیادی بر شکل‌گیری و تقویت هویت ملی و همبستگی در این کشور ایجاد کند. نخبگان می‌توانند از طریق ساخت و ترویج تصورات مشترک از تاریخ، فرهنگ و ارزش‌های ملی، هویت مشترک ملی را تقویت کنند (انوری، ۱۴۰۲: ۱۴). نخبگان در افغانستان نقش کلیدی در تقویت نهادهای دولتی و مدنی دارند. تأثیر نخبگان بر نهادهای دولتی و مدنی در فرآیند دولت — ملت‌سازی در افغانستان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. نخبگان به عنوان افرادی با توانمندی‌های فکری، اجتماعی و اقتصادی می‌توانند تأثیرات زیادی بر شکل‌دهی به نهادهای دولتی و مدنی و ارتقای کارآمدی این نهادها داشته باشند. آنها در افغانستان با چالش‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی روبرو است. نخبگان حقوقی، سیاستمداران و کارشناسان می‌توانند از طریق تدوین و اصلاح قوانین و مقررات، به ایجاد نهادهای دولتی کارآمد کمک کنند. در افغانستان، نخبگان می‌توانند با توجه به تجربیات تاریخی، به ویژه در زمینه تدوین قانون اساسی، به تثبیت چارچوب‌های قانونی که همه اقوام و گروه‌ها را نمایندگی کند، پرداخته و موجب تقویت حاکمیت قانون شود (حسینی، ۱۴۰۲: ۳). نخبگان سیاسی افغانستان شامل رهبران سیاسی، نمایندگان احزاب، مقامات دولتی و برخی شخصیت‌های نظامی هستند که به صورت مستقیم و غیر مستقیم در روندهای دولتی و اجتماعی کشور تأثیر می‌گذارند. این نخبگان با اتخاذ تصمیمات سیاسی و تغییرات در سیاست‌های کلان، به ویژه در زمینه‌های مانند ساختار حکومتی، اصلاحات انتخاباتی، قانونگذاری و دیپلماسی، بر فرآیند دولت — ملت‌سازی تأثیرگذار بوده‌اند. در افغانستان، قدرت نخبگان سیاسی معمولاً به طور متمرکز نبوده و با توجه به تنوع قومی، مذهبی و منطقه‌ای، این نخبگان نتوانسته‌اند همواره به یک توافق ملی دسته یابند. این امر باعث گردیده که افغانستان به چالش‌هایی همچون جنگ‌های داخلی، بحران‌های اجتماعی و بی‌ثباتی سیاسی مواجه شود (سادات، ۱۴۰۳: ۱۱). بنابراین، نخبگان در افغانستان در

روند دولت — ملت‌سازی به دلیل وابستگی‌های قومی، مذهبی، نهادهای بین‌المللی و چالش‌های سیاسی و اقتصادی نتوانسته‌اند به یک ساختار ملی پایدار و واحد دست یابند و نخبگان نتوانسته‌اند در بسیاری از موارد به یک اجماع جامع و ملی برسند.

۶. تأثیر نهادهای بین‌المللی بر ایجاد و تدوین قوانین در پروسه دولت — ملت — سازی در افغانستان

پس از حضور نهادهای بین‌المللی و تصمیم بر ایجاد دولت — ملی در افغانستان در این راستا کمیسیون تدوین قانونی اساسی تشکیل گردید. بر این کمیسیون وظیفه‌ی تهیه و تدوین قانون اساسی جدید تفویض شد. زیرا کار در چارچوب معیارها و هنجارهای بین‌المللی و مطابق با نیازهای جامعه داخلی افغانستان صورت می‌گرفت. کمیسیون تدوین قانون اساسی متشکل از ۹ نفر در تاریخ ۱۳۸۳/۶/۳ با فرمان رییس دولت انتقالی افغانستان کار خود را آغاز کرد و با تلاش شبانه‌روزی و همکاری حقوق‌دانان و روشنفکران جامعه در بهار ۱۳۸۲ شمسی پیش‌نویس قانون اساسی را آماده و به ریاست دولت تقدیم نمود. دولت انتقالی افغانستان بر اساس موافقت‌نامه بن موظف بود تا پس از هیجده ماه انتخابات لویه جرگه قانون اساسی را برگزار نموده و قانون اساسی نظام جمهوریت را به تصویب برساند. این لویه جرگه به‌علت مشکلات تکنیکی و جانبی با دو ماه تأخیر در ۱۳۸۲/۹/۲۳ برگزار شد و پس از ۲۱ روز بحث و مذاکره بالاخره موفق گردید تا قانون اساسی جدید افغانستان، که پایه‌گذار رژیم جمهوری اسلامی افغانستان بود، را تصویب نماید (سجادی، ۱۳۹۱: ۲۴-۲۳). بنابراین، بعد از فروپاشی رژیم طالبان در دور اول در افغانستان و روی کار آمدن افغانستان جدید بر بنیاد توافق‌نامه بُن، نهادهای بین‌المللی دولت وقت افغانستان را به سمت قانون‌مداری و حاکمیت قانون ترغیب و تشویق نمود و دهه‌ها قوانین عادی زیر تحت پرچم قانون اساسی در افغانستان تدوین و مصوب گردید که عبارت لند از: قانون کار که در تاریخ ۱۳۸۵/۱۱/۱۵، قانون محیط

زیست که در تاریخ ۱۳۸۵/۱۱/۵، قانون شوراهاى استان‌داری که در تاریخ ۱۳۸۶/۱/۳۰، قانون رسانه‌ها که در تاریخ ۱۳۸۴/۱۰/۱۲، قانون اسناد قابل معامله که در تاریخ ۱۳۸۷/۱۰/۲۲، قانون احزاب سیاسى در تاریخ ۱۳۸۸/۷/۶، قانون احوال شخیصه در تاریخ ۱۳۸۸/۴/۲۹، قانون احوال شخیصه اهل تشیع در تاریخ ۱۳۸۸/۴/۲۹، قانون امور ذاتی پلیس، امنیت ملی و ادارات دارای تشکیلات نظامی مشابیه که در تاریخ ۱۳۹۳/۲/۲۰، قانون مبارزه علیه اختطاف و قاچاق انسان در تاریخ ۱۳۸۷/۴/۲۵، قانون مبارزه علیه تمویل تروریزم در تاریخ ۱۳۸۷/۷/۳۰، قانون مبارزه علیه جرایم تروریستی که در تاریخ ۱۳۸۷/۴/۲۵، قانون مبارزه علیه تطهیر پول و عواید ناشی از جرایم در تاریخ ۱۳۸۳/۸/۱۰، قانون رسیدگی به تخلفات اطفال در تاریخ ۱۳۴/۱/۳، قانون جزای عکسری در تاریخ ۱۳۸۷/۲/۱۰، قانون نظارت بر تطبیق استراتژی مبارزه علیه فساداداری در تاریخ ۱۳۸۷/۵/۸، قانون حقوق و امتیازات معلولین و قانون حقوق و امتیازات بازماندگان شهدا و مفقودین در تاریخ ۱۳۸۹/۶/۱۵، قانون حقوق اعضای کادر علمی انستیتوت امور قانونگذاری و تحقیقات علمی — حقوقی در تاریخ ۱۳۹۴/۷/۲۱، قانون مالیات بر عایدات در تاریخ ۱۳۸۷/۱۲/۲۸، قانون اصلاح و مراکز تربیت اطفال که در تاریخ ۱۳۸۷/۱۰/۲۲، قانون وکلای مدافع که در تاریخ ۱۳۸۶/۹/۲۶، قانون کود جزا که در تاریخ ۱۳۹۶/۲/۲۵، مقرر مراکز حمایه‌ی زنان و مقرر کار بالمقطع که در تاریخ ۱۳۹۰/۶/۲۰، قانون کارکنان خدمات ملکی و تعدیل، حذف و ایزاد در برخی از مواد قانون کارکنان خدمات ملکی که در تاریخ ۱۳۸۷/۴/۱۶، قانون دسترسی به اطلاعات و از جمله قانون‌های است که بعد شکل‌گیری روند ملت — ملت‌سازی در افغانستان تدوین یافت و در اجرایی شدن آن فرآیند کمک می‌نمود. با سقوط نظام ج‌م‌م‌ه‌و‌ری در افغانستان، تمامی قوانین که در راستای پروسه دولت — ملت‌سازی در افغانستان تدوین شده بود، کنار گذاشته شد.

۷. نقش نهادهای بین‌المللی بر ایجاد نهادهای جدید (احزاب سیاسی) در افغانستان

سامئول هانتینگتون در کتاب «سامان‌های سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی» به تأثیر نهادهای قدرتمند و نقش احزاب سیاسی در توسعه سیاسی پرداخته است. او به این نکته اشاره می‌کند که نهادهای پایدار، قدرتمند و مستقل از یکدیگر، از جمله احزاب سیاسی شرط ضروری توسعه و نوسازی سیاسی در یک کشور تلقی می‌شود. وی باور دارد که توسعه سیاسی به معنای عقلانی شدن و ایجاد تنوع در ساختارهای سیاسی و مشارکت مردم است. هانتینگتون احزاب سیاسی را نهادهای مهمی در فرآیند توسعه و نوسازی در دولت — ملت‌های مدرن می‌داند (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۵۷۹). پس از حضور سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی در جامعه افغانستان، پروسه نوسازی در قالب نهادهای متفاوت در حال شکل‌گیری بوده‌اند و از آن جمله احزاب سیاسی به شکل بسیار پررنگ وارد صحنه شده‌اند. شرایط جدید زمینه ظهور احزاب سیاسی جدید را بیشتر کرده‌بود. احزاب سیاسی نه تنها به عنوان پدیده‌آوردندگان سیاست‌های عمومی، بلکه به عنوان نمایندگان گروه‌های مختلف اجتماعی و قومی در افغانستان، در راستای تحقق اهداف دولت — ملت‌سازی، نوسازی و نهادینه شدن ارزش‌های دموکراسی نقش کلیدی داشته‌اند (مرتضوی، ۱۴۰۲: ۱۹). کشور همانند افغانستان که دارای تنوع قومی و مذهبی است، احزاب سیاسی می‌توانند با تأکید بر منافع ملی و تعامل میان گروه‌های مختلف، به ایجاد احساس تعلق به کشور واحد کمک کنند. احزاب سیاسی می‌توانند بر کاهش تنش‌ها میان اقوام مختلف پشتون‌ها، تاجیک‌ها، هزاره‌ها، ازبیک‌ها، سادات و سایر اقوام افغانستان کمک نموده و در نهایت حس همبستگی ملی را تقویت کنند (انوری، ۱۴۰۲: ۱۴). با توجه به حمایت نهادهای بین‌المللی، احزاب سیاسی نوین در افغانستان، در پیشبرد فرآیند دموکراتیک و حاکمیت قانون در کشور مؤثر بوده‌است. این احزاب با نقد و بررسی سیاست‌های دولت، ایجاد نظارت و مسئولیت‌پذیری و مشارکت

در انتخابات، به تقویت نهادهای دولتی و بهبود فرآیندهای حکومتی کمک کرده‌اند. در افغانستان، احزاب سیاسی، در در فرآیند مذاکرات صلح و ایجاد ثبات در افغانستان نقش حیاتی داشته‌اند و از کنشگران اصلی هستند. در افغانستان بسیاری از احزاب سیاسی در گروه‌ها و اقوام خاص تعلق دارند، می‌توانند در تحولات سیاسی و پروسه دولت - ملت‌سازی به عنوان نمایندگان این گروه‌ها عمل کرده و به یافتن راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز برای بحران‌های داخلی کمک کنند (حافد، ۱۴۰۳: ۷). بنابراین، نهادهای بین‌المللی موجب رشد و تقویت احزاب سیاسی در افغانستان گردیده و این احزاب می‌توانند با تقویت هویت ملی، پیشبرد دموکراسی و حاکمیت قانون و کمک به فرآیند صلح و ثبات در ساخت یک دولت - ملت پایدار و متحد و نقش داشته باشند. البته فراموش نشود که احزاب سیاسی با چالش‌های ناشی از تنش‌های قومی و مذهبی، رقابت‌های حزبی و عدم اجماع می‌تواند تأثیرات منفی بر این فرآیند دولت - ملت‌سازی در افغانستان بگذارد.

۸. تأثیر اتحادیه اروپا بر ایجاد روند دولت - ملت‌سازی در افغانستان

اتحادیه اروپا از مهم‌ترین و کلیدی‌ترین بازیگران عرصه نظام بین‌الملل است که در زمره موثرترین و موفق‌ترین کنشگران در عرصه تأمین صلح، امنیت بین‌المللی و ایجاد همگرایی منطقه‌ای تلقی می‌شود (گوهری‌مقدم و سرهنگ‌پور، ۱۳۹۵: ۲). افغانستان کشوری مهم برای اتحادیه اروپا بوده‌است، زیرا نیازمند صلح و ثبات است و این ثبات و امنیت در اروپا نیز مؤثر است. اما رابطه اتحادیه اروپا با افغانستان، اولویت‌های حمایتی و تأثیر آن بر ایجاد تغییر مثبت در این کشور است. بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، اتحادیه اروپا در کنار آمریکا در مسایل افغانستان به صورت عینی دخیل گردید. در بخش همکاری و توسعه بین‌المللی در سال ۲۰۰۲ کمک ۴ میلیارد یورویی را برای افغانستان اختصاص داد. از طریق استراتژی سالانه ۲۰۱۷ میلادی، توافق نامه

همکاری در زمینه‌های حقوق بشر، حاکمیت قانون، زنان، بهداشت، توسعه روستایی، آموزش، علوم و فن‌آوری، مبارزه با تروریسم، جرایم سازمان‌یافته و مواد مخدر با افغانستان توافق نمود و در زمینه صلح و رفاه تعهد طولانی مدت وعده نمود. اتحادیه اروپا با حفظ و گسترش صلح، تقویت امنیت بین‌المللی، همکاری بین‌المللی، توسعه و تحکیم دموکراسی، حاکمیت قانون، احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی به دنبال تقویت نهادهای و حفظ صلح و ثبات در افغانستان بوده‌است (حسینی، ۱۴۰۱: ۲). اتحادیه اروپا در فرآیند دولت — ملت‌سازی افغانستان نقش حیاتی داشته‌است. پس از سقوط طالبان در دور اول در سال ۲۰۰۱ میلادی و آغاز روند دولت — ملت‌سازی در افغانستان، اتحادیه اروپا از طریق کمک‌های مالی، مشاور فنی، حمایت از نهادهای حکومتی، عملیات‌های صلح‌سازی در تلاش بود تا روند دولت — ملت‌سازی در این کشور تقویت کند. افغانستان برای آلمان یک کشور با اولویت بود. اهداف اساسی همکاری توسعه آلمان با افغانستان ارتقا دموکراسی، حاکمیت قانون و امنیت عمومی، بهبود عملکرد دولت، جامعه مدنی و رشد بخش خصوصی، بازگرداندن زیرساخت‌ها و بهبود دسترسی به آموزش بوده‌است (مصباح، ۱۴۰۲: ۱۰). تلاش کشورهای عضو اتحادیه اروپا در افغانستان، پشتیبانی از حاکمیت قانون و حقوق بشر از طریق پروژه‌های مختلف، حاکمیت قانون و حقوق را در افغانستان تقویت و گسترش می‌داد که این موارد شامل آموزش قضات، پلیس و دیگر کارکنان دولتی در زمینه حقوق بشر و قوانین بین‌المللی در روند دولت — ملت‌سازی در افغانستان انجام می‌شد. در واقع اتحادیه اروپا در برگزاری انتخابات و فرآیندهای دموکراتیک در افغانستان نقش کلیدی داشته است و این موارد شامل حمایت فنی و مالی از کمیسیون‌های انتخاباتی و نظارت بر انتخابات برای تضمین شفافیت و صحت انتخابات در افغانستان انجام گرفته بود. همکاری و کمک‌های بشردوستانه کشورهای عضو اتحادیه اروپا برای بهبود شرایط زندگی افراد فقیر، زنان و دختران افغانستان انجام می‌شدند تا یک جامعه صلح‌آمیز و دموکراتیک در

این شکل گیرند (حسینی، ۱۴۰۱: ۵۶). اتحادیه اروپا نقش کلیدی در فرآیند دولت - ملت‌سازی در افغانستان ایفا کرده‌است. این نقش عمدتاً از طریق کمک‌های مالی، پشتیبانی از نهادهای دولتی، و تقویت ساختارهای حکومتی، همچنین تأمین امنیت و حقوق بشر در افغانستان بوده‌است. چالش‌های داخلی افغانستان، فساد و ناامنی و مشکلات اجتماعی، مانع تحقق کامل اهداف دولت - ملت‌سازی در افغانستان شد.

۹. تأثیر ایالات متحده بر ایجاد و تحول دولت - ملت‌سازی در افغانستان

هدف از حضور نظامی آمریکا در افغانستان، سرکوب القاعده، گروه‌های تروریستی و حمایت از منافع غرب در قالب انتقام بوده (Gates, 2014: 350). هدف اولیه عملیات نظامی ایالات متحده آمریکا در افغانستان برای از بین بردن تهدید ناشی از القاعده متمرکز بود، این اهداف روز به روز گسترش یافت و از یک انتقام به پایه‌گذاری دولت نوین و دموکراتیک در افغانستان منجر گردید (Armitage and onathers, 2010: 30) و انتظار آمریکا از کشورهای دیگر این بود با پیوستن به ائتلاف جنگ علیه تروریسم و همراه با ایالات متحده به منافع بیشتر دست یابند (Sangar, 2016: 62). آمریکا حمله به افغانستان را با هدف‌هایی همچون مبارزه با طالبان و القاعده، ایجاد ثبات و تقویت امنیت و صلح، دولت - ملت‌سازی توجیه کرد. منظور از اقدام‌های آمریکا در افغانستان، اتخاذ تدابیری برای تقویت موقعیت دولت در افغانستان بود. برای مثال برای آنکه دولت افغانستان کارکردهای خود را انجام دهد، بازسای افغانستان، خلع سلاح، اذعام مجدد نیروها و تشکیل ارتش ملی ضروری بود، زیرا اشغال خارجی و جنگ‌های داخلی افغانستان را به ویرانه تبدیل کرده بود. با سقوط طالبان (اول)، زیر ساخت‌های توسعه‌نیافته کشور از هم فروپاشیده بود (شفیعی، ۱۳۸۳: ۳۲). رهبران آمریکا سعی داشتند با تبدیل کردن افغانستان به خط اول مواجهه با تروریسم در کنار سرکوبی نظامی القاعده و دستگیری دوباره را در این سرزمین به انجام رسانند و در نهایت شرایط موارد

نیاز برای شکل‌گیری دولتی دموکراتیک در کشور را فراهم آورند (کیوان حسینی؛ جمعه‌زاده، ۱۳۹۰: ۷۲-۶۳). در راستای دولت — ملت‌سازی افغانستان، سیاست‌ها و اقدام‌های ایالات متحده آمریکا عبارت بود از: برگزاری کنفرانس‌های بازسازی افغانستان همچون کنفرانس‌های بُن، برلین، لندن، توکیو و جلب توجه جامعه بین‌المللی برای تصویب قطعنامه‌هایی در کمک به بازسازی افغانستان (باقری، ۱۳۸۹: ۳۷-۳۰). با سقوط طالبان (اول) در سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، اقتصاد افغانستان پس از سال‌ها رکود رو به بهبود نهاد. با گردهمایی رهبران بزرگ افغانستان در دسامبر ۲۰۰۱ میلادی، در بُن که به توافق‌نامه بُن و تشکیل دولت جدید در افغانستان منجر شد، تلاش‌های بین‌المللی برای بازسازی افغانستان آغاز گردید و به تشکیل کنفرانس توکیو در ژانویه ۲۰۰۲ انجامید. اجلاس توکیو که با شرکت بیش از کشور کمک‌دهنده به منظور بازسازی افغانستان تشکیل شد (خلیلی و باهوش فاردقی، ۱۳۹۴: ۱۳). امضای توافق‌نامه بُن در اواخر سال ۲۰۰۱ افغانستان را وارد برهه جدیدی از تاریخ خود گردانید. توافق‌نامه بُن در ایجاد نظام سیاسی مبتنی بر دموکراسی نمایندگی بود که براساس اصول آن باید هشت ماه پس از تصویب از طریق دولت انتقالی در سال ۲۰۰۲ میلادی و تصویب قانون اساسی جدید، به مرحله اجرا درآید. همچنین انتخابات ریاست جمهوری در اکتبر ۲۰۰۴ و برپایی انتخابات پارلمان و شورای‌های استانی (ولایتی) در سپتامبر ۲۰۰۵ از عمده فعالیت‌های آمریکا، برای استقرار دموکراسی در افغانستان بود.

۱۰. چندپارگی قومی؛ چالش اساسی نهادهای بین‌المللی بر روند دولت - ملت -

سازی در افغانستان

در طول تاریخ سیاسی افغانستان، جامعه و قبایل نسبت به دولت‌های که در این کشور شکل گرفته؛ قوی‌تر بوده‌است و این دوگانگی تضاد میان قبیله و دولت از گذشته تاکنون جریان داشته و موجب گردیده که ساختار قبیله‌ای و قومی در افغانستان نسبت

به ساختار دولت از استحکام بیشتر برخوردار باشد. استحکام ساختار قبیله‌ای و وابستگی مردم به رهبران محلی موجب تضعیف دولت مرکزی گردیده و دولت‌های مرکزی در افغانستان همواره تلاش کرده‌اند با رهبران قبیله‌ای مصالحه کنند تا کنترل خود را بر مناطق مختلف کشور افزایش دهند، این فرآیند بیشتر به تقویت قدرت قبایل منجر شده‌اند. فرآیند دولت — ملت‌سازی در جامعه قبیله‌ای و قومی افغانستان با تضعیف ساختار قبیله‌ای و استحکام نهاد دولت — ملت امکان پذیر بوده و این موضوع زمانی عملی و اجرایی می‌شود که دولت بتواند خدمات عمومی به مردم ارایه کند و از این طریق میزان ارزش دولت در نزد مردم افزایش پیدا نموده و احساس تعلق جامعه نسبت به فرهنگ، ارزش‌ها و ساختار قبیله‌ای و قومی کم‌رنگ خواهد شود و در این صورت روند دولت — ملت‌سازی در افغانستان تحقق پیدا خواهد کرد (الطافی، ۱۴۰۳: قابل دسترسی در <https://www.jomhornews.com/fa/article/176374/preview/>). در جامعه افغانستان وفاداری‌های قومی و قبیله‌ای مقدم بر وفاداری‌های ملی و ناسیونالیسم بوده‌است؛ قوم پشتون افغانستان را حول محور وفاداری قومی — ملی اداره کرده‌اند. مهم‌ترین ضعف دولت — ملت‌سازی در افغانستان، پراگندگی جغرافیای قومی و عدم استحکام ملی در کشور است. در طبقه‌بندی دولت — ملت‌سازی در افغانستان، آن به دولت ضعیف — ملت ضعیف تعریف و گونه‌شناسی می‌شود (Breuilly, 2005: 15). نزاع‌های قومی چند سده‌ی اخیر در کشور نشان می‌دهد که افغانستان دارای ساختار قومی و قبیله‌ای پیچیده‌ای است. این ساختار به گونه‌ای شکل گرفته که از نظر عملی و ذهنی، راه اعتماد، همگونی و خویش‌داری متقابل را مغشوش و بی‌اعتماد ساخته‌است. نظام قبیله‌ای و قومی در افغانستان، نظام بسته و خودرأی بوده و به لحاظ جامعه‌شناختی خصوصیت این نوع نظام فراقلمی و درونگرایی است که پرده‌ای از بی‌اعتمادی را نسبت به محیط بیرونی، در ذهن و بینش جامعه اشاعه و بازتاب می‌دهد. به لحاظ طبیعی، پیوستگی غریزی افراد یک قبیله و روابط درونی آن، نوعی سلسله مراتب و

قشربندی‌های ثابت اجتماعی در داخل ساختار قبیله‌ای افغانستان ایجاد کرده‌است. این پیوستگی ارتباط و تبادل آموزه‌ها فرهنگی و اجتماعی را میان پیروان و بستگان قبایل نیز بسته و در افغانستان شکل داشته است (الطافی، ۱۴۰۳: قابل دسترسی در <https://www.jomhornews.com/fa/article/176374/preview/>). رقابت‌ها قومی و قبیله‌ای نه تنها مانعی بر سر راه یکپارچگی ملی بوده بلکه گاه به منازعات مسلحانه نیز منجر گردیده و به این ترتیب می‌توان گفت که قوم و قبیله‌گرایی مانع کلیدی بر روند دولت — ملت‌سازی در جامعه افغانستان تلقی می‌شود. بنابراین، مردم افغانستان زمانی می‌تواند به نهاد دولت — ملی قانونمند، مسئول و پاسخگو دست پیدا کند که فرآیند دولت — ملت‌سازی به خوبی و درسی انجام شود و جامعه افغانستان از ارزش‌های قومی و قبیله‌ایش عبور کنند (الطافی، ۱۴۰۳: قابل دسترسی در <https://www.jomhornews.com/fa/article/176374/preview/>). بنابراین، اساسی‌ترین چالش نهادهای بین‌المللی در افغانستان مسئله قومیت، ساختار قبیله‌ای و چندپارگی جامعه افغانستان بوده‌است؛ که این مسئله در فرآیند دولت — ملت‌سازی به صورت واضح و جدی جزء موانع اصلی روند دولت — ملت‌سازی تلقی می‌گردد.

۱۱. نتیجه‌گیری

این مقاله تحت عنوان نهادهای بین‌المللی مؤثر بر روند دولت — ملت‌سازی در افغانستان ۲۰۲۲ – ۲۰۰۱ تدوین یافته‌است. چارچوب مفهومی پژوهش از تجمیع مفاهیم همچون نوسازی، چرخش نخبگان و دولت شکننده شکل گرفته‌است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که نهادهای بین‌المللی مؤثر در فرآیند دولت — ملت‌سازی در افغانستان همانند سازمان ملل متحد، سازمان بین‌المللی ناتو، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا نقش حیاتی در راستای ایجاد دولت — ملت‌سازی، تمرکز نهادهای بین‌المللی بر نقش نخبگان در روند دولت —

ملت‌سازی در افغانستان بر انسجام نخبگان، ایجاد و تدوین قوانین، تشکیل و رشد نهادهای جدید (احزاب سیاسی)، ایجاد زیرساخت‌ها، ظرفیت‌سازی، آموزش نیروهای امنیتی، تأمین امنیت و تأمین حقوق بشر در دولت شکننده افغانستان داشته‌است. نهادهای بین‌المللی در فرآیند دولت - ملت‌سازی و پس از تشکیل نهادهای دولتی جدید و ایجاد ساختار قانونی و سیاسی افغانستان تلاش نمودند. با وجود کمک‌های بین‌المللی، موانع و چالش‌های در راستای دولت - ملت‌سازی در افغانستان وجود داشت و چالش اساسی نهادهای بین‌المللی در فرآیند دولت - ملت‌سازی در افغانستان مسئله جامعه چندپارگی، جامعه قبیله‌ای و موزیکی افغانستان در فرآیند دولت - ملت‌سازی بوده‌است. بنابراین، نهادهای بین‌المللی در فرآیند دولت - ملت‌سازی (ایجاد هویت ملی فراگیر، انسجام اجتماعی و مشروعیت داخلی) در افغانستان ناکام ماند. نهادها و ساختارهای که در زمان حضور نهادهای بین‌المللی در افغانستان شکل گرفته بود با خروج نیروهای خارجی و بازگشت گروه طالبان دوم در ۲۰۲۱، از بین رفت. این تجربه نشان داد که دولت - ملت‌سازی پایدار بدون مشارکت واقعی، تدریجی و بومی مردم ممکن نیست و نهادهای بین‌المللی تنها می‌توانند نقش تسهیل‌گر ایفا کنند، نه جایگزین فرآیندی بومی.

فهرست منابع

- ابراهیمی، سولماز (۱۳۹۷)، عوامل شکنندگی دولت در افغانستان، پایانه کارشناسی ارشد رشته علوم سیاسی، دانشگاه مازندران.
- ازکیا، مصطفی (۱۳۸۱)، جامعه‌شناسی توسعه، تهران، نشر کلمه، چاپ چهارم.
- بابل‌زهی، عبدالغفور (۱۳۸۹)، سیاست‌های لیبرالی آمریکا پس از یازده سپتامبر به ثبات‌آفرینی در افغانستان، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد رشته علوم سیاسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان (زاهدان).
- باقری، اسماعیل (۱۳۸۹)، بررسی تطبیقی موقعیت داخلی و خارجی افغانستان پس از هشت سال اشتغال خارجی، راهبرد جهان اسلام، سال دهم، شماره ۳۸.
- باقری، عبدالغنی (۱۳۹۰)، استراتژی ایالات متحده آمریکا در افغانستان بعد از سقوط طالبان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه علوم، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره).
- تمنا، فرامرز (۱۳۸۷)، سیاست آمریکا در افغانستان: طرح خاورمیانه بزرگ، دولت - ملت‌سازی و مبارزه با تروریسم، با مقدمه‌ای از محمود سریع‌القلم، تهران: نشر قومس.
- جلال‌زاده، سید مجتبی (۱۳۹۳)، بررسی تأثیر پیمان‌های استراتژیک ۲۰۱۲ بر روابط افغانستان و ایالات متحده آمریکا، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال ۵، شماره ۲، صص. ۷۷-۱۰۲.
- حسینی، آینه (۱۴۰۱)، تحول سیاست اتحادیه اروپا در توانمندسازی زنان افغانستان (۲۰۲۰-۲۰۰۱)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد.
- حسینی، حسین (۱۳۷۸)، حزب و توسعه سیاسی، تهران: نشر آمن.
- خادمی، مهرداد (۱۳۹۳)، موانع توسعه سیاسی در افغانستان براساس تئوری بحران‌ها، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز.
- خلیلی، محسن و باهوش فاردقی، محمود (۱۳۹۴)، ساخت دوگانه دولت‌سازی در افغانستان، فصلنامه سیاست، دوره ۴۷، شماره ۳.
- دهشیار، حسین (۱۳۹۰)، سیاست خارجی آمریکا در افغانستان، تهران: انتشارات میزان.

- روشه، گي (۱۳۷۴)، تغييرات اجتماعي، ترجمه‌ي منصور، وثوقي، چاپ ششم، تهران، نشر ني.
- رياضي هروي، محمد يوسف (۱۳۷۹)، عين‌الوقايح تاريخ افغانستان، تهران: انتشارات عرفان.
- زرگر، افشين (۱۳۸۶)، مدل‌هاي دولت - ملت‌سازي: از مدل اروپايي تا مدل اوراسيائي، فصلنامه تخصصي علوم سياسي، شماره ۱۴.
- سجادي، عبدالقيوم (۱۳۹۱)، جامعه شناسي سياسي افغانستان، کابل، انتشارات فرهنگ.
- شفيعي، نوذر (۱۳۸۳)، «برسي سياست خارجي آمريکا در افغانستان در پرتو طرح خاورميانه بزرگ»، فصلنامه‌ي نهضت، سال پنجم، ش ۱۷-۱۸، ص ۱۴۰-۱۲۵.
- شفيعي، نوذر و ديگران (۱۳۹۳)، «تأثير حضور آمريکا در افغانستان بر امنيت ملي جمهوري اسلامي ايران با تأکيد بر واقع‌گرايي تهاجمي (۲۰۰۱-۲۰۱۲)»، فصلنامه سياست، دانشگاه تهران، سال ۴۴، شماره ۲، صص. ۱۴۵-۱۷۲.
- صادقي، حسن (۱۳۹۷)، نقش نخبگان سياسي بر همگرایی و واگرایی سياسي در افغانستان (۲۰۱۶-۱۹۷۹م)، پايان‌نامه کارشناسي ارشد، رشته علوم سياسي، دانشگاه بيرجند.
- طاهري، مازيار (۱۳۸۷)، نخبه و نخبه‌گرایی، مجله‌ي آموزش علوم اجتماعي، شماره ۳۹.
- عابدي اردکاني، محمد (۱۳۸۸)، پاره‌تو و اندیشه‌ي نخبه‌گرایی، نشریه اطلاعات سياسي - اقتصادي، شماره ۲۶۹ و ۲۷۰.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۵)، بنيادهای علم سياست، تهران: نشر ني. کرمي، جهانگیر و کرامتي‌نيا، رقيه (۱۳۹۴)، روند نوسازي در روسيه: دولت قدرتمند و سطحي ماندن توسعه، فصلنامه آسيای مرکزي و قفقاز، شماره ۹۱.
- غلامي، محمدرضا (۱۳۹۳)، تأثيرات جنگ آمريکا در افغانستان بر مناسبات بازيگران مهم منطقه، پايان‌نامه کارشناسي ارشد رشته علوم سياسي، دانشگاه مازندران.
- فايضي، محمد محسن (۱۳۹۵)، هويت، مذهب و ملت‌سازي در اسرائيل، پايان‌نامه کارشناسي ارشد رشته مطالعات منطقه‌اي، دانشگاه علامه طباطبائي.
- فرجی‌راد، عبدالرضا، درخور، محمد و ساداتي، سيد هادي (۱۳۹۰)، برسي روند دولت - ملت‌سازي در افغانستان و موانع پيش‌رو، دانش‌نامه.
- فرهنگ، ميرصديق (۱۳۸۸)، افغانستان در پنج قرن اخير، تهران: نشر عرفان.

قیومی، محمد داوود (۱۳۹۰)، بررسی نقش نخبگان حاکم و ساختار قومیتی در فرآیند نوسازی سیاسی افغانستان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد.

کرمی، جهانگیر و کرامتی‌نیا، رقیه (۱۳۹۴)، روند نوسازی در روسیه: دولت قدرتمند و سطحی ماندن توسعه، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۹۱.

کریمی، مرتضی (۱۳۹۴)، نقش بازیگران منطقه‌ای در فرآیند دولت‌سازی افغانستان دوران طالبان (اول) و پسا طالبان، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال ۴، شماره ۱، صص. ۲۳-۵۲.

کیوان‌حسینی، سیداصغر و جمعه‌زاده، راحله (۱۳۹۰)، سیاست دموکراسی سازی در کابینه‌های بعد از جنگ سرد آمریکا (کلینتون، بوش و اوباما)، سیاست دفاعی، شماره ۷۷.

گریگوریان، وارتان (۱۳۹۱)، ظهور افغانستان نوین، ترجمه علی کرمانی، تهران: انتشارات شریعتی افغانستانی.

گوهری‌مقدم، ابوذر؛ سرهنگ‌پور، پوریا (۱۳۹۵)، سیاست خارجی اتحادیه اروپا در قبال جمهوری اسلامی ایران؛ از رئالیسم تا تعامل سازنده، جستارهای سیاسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال هفتم، شماره اول، بهار.

لوسین پای، دیلو و دیگران (۱۳۸۰)، بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی، ترجمه غلام‌رضا خواجه سروی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

مسیح‌نذیری، مجتبی (۱۳۸۹)، آمریکا و افغانستان؛ از انزوا تا پیمان استراتژیک، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق(ع).

منصور، عبدالحفیظ (۱۳۹۲)، موانع توسعه سیاسی در افغانستان، کابل: انتشارات سعید.

نساج، حمید (۱۳۹۲)، مقایسه نوسازی ایران و ترکیه در دروان رضاشاه و آتاتورک، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال دوم، شماره ۵، تابستان.

نورمحمدی، مرتضی و فصیحی دولتشاهی، محمد عارف (۱۳۹۶)، تبیین عوامل مؤثر بر ناکامی دولت در افغانستان پسا طالبان در رهنمود نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای، دو فصلنامه علمی جامعه شناسی سیاسی جهان اسلام، دوره ۷، شماره ۱.

نیاکویی، سیدامیر و پیرمحمدی، سعید (۱۳۹۸)، دولت شکننده عراق و دخالت قدرت‌های منطقه - ای و فرامنطقه‌ای (۲۰۱۱-۲۰۱۸)، پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال ۸، شماره ۱.

واعظی، حمزه (۱۳۹۱)، افغانستان و سازه‌های ناقص هویت ملی، تهران: انتشارات تهران. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۰)، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، چاپ دوم، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علم.

الطافی، سید برهان (۱۴۰۳)، ساختار قبیله‌ای؛ تداوم هویت‌های قومی و شکست روند دولت - ملت‌سازی در افغانستان، تاریخ بازدید، ۱۴۰۳/۰۸/۳۰، قابل دسترسی در:

<https://www.jomhornews.com/fa/article/176374/preview/>

احمدی، عبدالله (۱۴۰۲)، مصاحبه نگارنده به تاریخ ۱۰/۱۲/۰۲.

انیس، وزیرگل (۱۴۰۲)، مصاحبه نگارنده به تاریخ ۱۴/۱۲/۰۲.

انوری، سید حسن (۱۴۰۲)، مصاحبه نگارنده به تاریخ ۱۴/۱۲/۰۲.

پژوهان، بیژن (۱۴۰۳)، مصاحبه نگارنده به تاریخ ۱۳/۱/۰۳.

حافظ، غوث‌الدین (۱۴۰۳)، مصاحبه نگارنده به تاریخ ۷/۶/۰۳.

حسینی، عباس (۱۴۰۲)، مصاحبه نگارنده به تاریخ ۱۳/۱۲/۰۲.

سادات، سید سلیمان (۱۴۰۳)، مصاحبه نگارنده به تاریخ ۱۱/۱/۰۳.

سادات عطایی، سیده (۱۴۰۳)، مصاحبه نگارنده به تاریخ ۶/۱/۰۳.

مرتضوی، زهرا (۱۴۰۲)، مصاحبه نگارنده به تاریخ ۱۹/۱۲/۰۲.

مصباح، عبدالصیر (۱۴۰۳)، مصاحبه نگارنده به تاریخ ۱۰/۱/۰۳.

Armitage, Richard; Berger, Samuel R; Markey, Daniel S (2010), **u.s. strategy for Pakistan and Afghanistan, independent Task Force Report** No. 65, printed in the United States of America.

Gates, Robert M (2014), **conflict Assessment Afghanistan, American Friends Service committee**, committee, February 5.

Sangar, Kaneshko (2016), **Afghanistan's Significance for Russia in the 21st Century: interests, perceptions and perspectives, politics in Central Europe** (ISSN: 1801-3422).12, No.1. Dol: 10.1515/pce.

- Migdal, Joel, S (1988), **Strong Societies and Weak States-Society Relations and State Capabilities in the Third World** Princeton, University Press.
- Iqbal, Sajid (2011), **International Intervention and State-building in Afghanistan**, JSSA, Vol.V, No.